

آفریقایی اسلام

سعید زعفرانی زاده

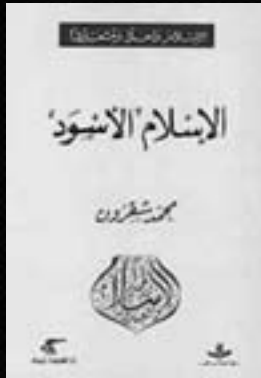
تأملی در کتاب الاسلام الاسود

کتاب الاسلام الاسود از مجموعه «اسلام: وحدت در عین کثرت» است که تحت نظارت عبدالمجید شرفی انتشار می‌یابد. این مجموعه کتاب‌ها بر این اندیشه استوار شده که اگرچه اسلام دین واحدی است، اما با توجه به گروه‌هایی که به آن گرویده‌اند و نیز مناطقی که در آن‌ها انتشار یافته، رنگ‌ها و چهره‌های مختلفی پیدا کرده است.

عناصر وحدت‌بخش در اسلام فراوان است، به گونه‌ای که توانست اشخاص و ملت‌هایی را که هیچ وجه اشتراک زبانی، اقتصادی یا نژادی با یکدیگر ندارند، گرد هم آورد. با این حال این دین با توجه به هر گروه یا منطقه، چهره‌ها و نشانه‌های خاصی یافته است. این کتاب در این چارچوب به دنبال بررسی ماهیت و سطوح مختلف حضور اسلام در جنوب آفریقا است.

پیش‌فرضی که مؤلف در این اثر بر آن تکیه داشته، این است که سخن گفتن از اصناف و اشکال اسلام بیش از آن که بر مبنای عقیده استوار باشد، در شعایر مذهبی و انعکاسات تَدَین در حیات اجتماعی یک ملت نمودار می‌گردد و آن ملت را از دیگر ملل متمایز می‌سازد.

محمد شقرون به شکل خاص پژوهش درباره منطقه‌ای را برعهده گرفته که بیش از دیگر نقاط آفریقا در آن، اسلام گسترش داشته و قرن‌ها تحت



* محمد شقرون، الاسلام الاسود، بيروت:
دار الطليعه، ۲۰۰۷.

دارد که سرچشمه گرفته از میراث قومی پیش از اسلام آنها و در هر کشوری با کشور دیگر متفاوت است.

مؤلف تصریح دارد که وجود حالت‌هایی که ممکن است خروج از اسلام رسمی خوانده شود، توجیه کافی برای اختلاف اسلام جنوب آفریقا با شمال این قاره یا دیگر مناطق جهان اسلام نیست. به ویژه آن که اهالی این منطقه همواره در مقابل خروج از خط رسمی اسلام مقاومت کرده و آن را نپذیرفته‌اند. حتی باید متذکر شد که استفاده استعمارگران از مفهوم «اسلام سیاهان» و تلاش چشمگیر آنان برای رواج این مفهوم با انگیزه‌هایی که پیش از این ذکر شد باعث مقاومت اهالی منطقه در برابر آن شد. از این رو، بسیاری از آنان تمایز اسلام در جنوب آفریقا با دیگر نقاط جهان را نمی‌پذیرند.

با این همه مؤلف این امکان را می‌پذیرد که علت وجود تمایز در مظاهر تدبیر در میان ساکنان این منطقه با دیگر نقاط جهان اسلام به راه‌ها و مراحل ورود اسلام به این منطقه و انتشار آن باز می‌گردد. این اختلاف اما چنان ریشه‌ای و بنیادین نیست که بتوان آن را فرقه‌ای مجزا و متمایز با مسلمانان دیگر دانست. در این راه شقرون به چگونگی ورود اسلام به این منطقه می‌پردازد و اشاره می‌کند که مسلمانان مانند شمال آفریقا این منطقه را فتح نکردند و همانند آنچه در مصر و شمال آفریقا رخ داد، قبایل عرب به آن‌جا مهاجرت نمودند و هیچ حکومتی توسط خاندان‌های عرب که به دنبال رواج زبان و فرهنگ خود در میان ساکنان بومی باشند، در آن‌جا تشکیل نشد. افزون بر این، در این منطقه چنان شهرهایی وجود نداشت که باعث جلب و جذب مهاجران شود. از این رو، تغییر بنیادینی در مظاهر حیات رخ نداد، مگر در برخی مراکز که شماری از اقلیت‌های عرب در آن ساکن شدند. جز آن اغلب ساکنان در زمین‌ها و روستاهای خود زبان و نحوه زندگی‌شان را حفظ کردند و فقط برخی مظاهر را که با آمیزه‌های اسلام در تعارض بود، تغییر دادند.

مؤلف بر این اعتقاد است که با توجه به مراحل مختلفی که اسلام در آن‌ها به آفریقا وارد شده، نوع و شکل اسلام متفاوت بوده است.

سلطه دولت‌هایی به سر می‌برده که خود را اسلامی می‌خوانده‌اند و به نام اسلام و برای انتشار آن جنگ می‌کرده‌اند. همچنین در روزگار ما اسلام در این منطقه چنان پویایی دارد که موضوع مطالعه بسیاری از مراکز تحقیقاتی دولتی و خصوصی کشورهای پیشرفته شده است.

مؤلف اشاره می‌کند که در پژوهش خود نوشته‌ها و فعالیت‌های مذهبی آفریقایی‌ها را مورد بررسی قرار می‌دهد از این رو، نوشته‌ها و اقدامات مهاجران بعدی از جمله ملل عربی و آسیایی همچون اعراب جنوب شبه جزیره عربستان و هندیان ساکن در شرق و جنوب آفریقا و مغربی‌ها و مصریان را از دایره مطالعه خود خارج می‌سازد.

شقرون توضیح می‌دهد که وصف اسلام به سیاه (الاسلام الاسود) و متمایز ساختن آن از اسلام سایر ملل، اندیشه‌ای غربی و مبتنی بر تمایزهای نژادی است. این اندیشه در آغاز قرن بیستم تلاش داشت با برجسته کردن این اختلافات سیطره خود بر منطقه را مستحکم سازد و مانع رشد جریان‌های مقاوم در برابر سلطه خود شود. همین امر بود که قدرت‌های استعماری را به پژوهش درباره اسلام در جنوب صحرای آفریقا واداشت. نیز همین موضوع بود که باعث می‌شد آنان به فعالیت مبلغان مسلمان آفریقایی تا زمانی که دعوت به انقلاب و تمرد در آن نبود و مانع نفوذشان نمی‌شد، با دیده اغماض بنگرند. با این همه، این نام‌گذاری چنان شایع شد که حتی به نوشته‌های برخی از آفریقایی‌ها در ربع پایانی قرن بیستم نیز راه یافت.

از جمله مسائلی که مؤلف مورد بحث و چالش قرار می‌دهد برخی مطالعات جدید در باره آداب و رسوم پیشین این منطقه است که شکل اسلامی به خود گرفته و دلیلی بر وجود بقایای عقاید و سنت‌های پیش از اسلام به شمار می‌آید. همچنین آداب و رسوم وارد شده از اروپا که دلیل بر خروج از دایره اسلام رسمی و تمایز یافتن با اسلام عربی دانسته شده است. آداب و رسوم مربوط به اعیاد دینی نظیر استقبال از ماه رمضان، اعیاد فطر و قربان یا رسوم مربوط به مسائل خانوادگی نظیر ازدواج و قربانی که نظیر آن در اروپا دیده می‌شود. نیز سامان دادن گروه‌های جمع‌آوری نذورات و خیرات که در آن‌ها کودکان آواز می‌خوانند و رقص‌های سنتی انجام می‌دهند. با این حال، شقرون تأکید دارد که همه این‌ها باعث نمی‌شود که در محافل علمی و تحقیقاتی به عنوان نوعی دینداری متفاوت به شمار آید. البته این نظر جای گفت‌وگو دارد؛ چه آن که به هر حال این نوع از اسلام همان است که از آن با عنوان اسلام قومی یا اسلام عامه تعبیر می‌شود که ضرورتاً با اسلام جهانی متفاوت است. البته مؤلف عنوان می‌کند که در خود کشورهای عربی نیز آداب و رسوم وجود

توجه به تفاوت قبایل و رهبران دینی متفاوت بوده است. از این رو، شقرون مراحل ورود اسلام به منطقه را به سه مرحله اصلی تقسیم می‌کند:

۱. نفوذ منظم و غیر منظم اسلام از شمال آفریقا که آن را «اسلام مهاجر» می‌خواند.

۲. جنگ‌ها و اقدامات مالیک آفریقایی پس از اسلام آوردن که آن را «اسلام رسمی» می‌نامد.

۳. جنبش‌های جهادی در قرن نوزدهم میلادی که بر آن نام «اسلام صوفیانه» می‌نهد.

وی در این کتاب هر سه مرحله را به تفصیل مورد بحث قرار می‌دهد. از این نقطه است که مؤلف ما را به تماشای آنچه ویژگی‌های اسلام در جنوب آفریقا می‌خواند، می‌برد. وی متذکر می‌شود که غالب مسلمانان این منطقه را اهل سنت تشکیل می‌دهند و دیگر فرقه‌ها از قدیم به این منطقه راه نیافته‌اند، چرا که در تأسیس حکومت در شمال آفریقا یا سواحل شرقی موفق نبودند. با وجود این که مثلاً در شمال آفریقا دولتی شیعی تشکیل شد (تونس میان سال‌های ۹۱۰ تا ۹۶۹ میلادی و دولت فاطمی مصر از سال ۹۶۹ تا ۱۱۷۱ میلادی) اما این حکومت‌ها نتوانستند مذهب شیعه را حتی در مناطق تحت سلطه خود گسترش دهند؛ چه رسد به مناطق دیگر. همچنین خوارج نیز جایگاهی در جنوب آفریقا نیافتند، چرا که در منطقه مغرب عربی استقرار و انتشار پیدا نکردند و دولت‌های آنان پیش از آن که استحکام یابند، سرنگون شدند.

انتشار اسلام در جنوب صحرای آفریقا اهمیت فراوانی برای کشورهای واقع در آفریقای مرکزی و نیز کشورهای آسیایی داشت، چرا که در امنیت راه‌ها و حرکت کاروان‌های تجاری مؤثر بود و در عین حال به آفریقایی‌ها هویتی فرهنگی می‌بخشید که آنان را در مقابله با اشغال‌گری و استعمار غرب و نیز جریان‌های تیشیری یاری می‌کرد. مؤلف یادآور می‌شود که جنوب آفریقا عرب‌زبان نشد، بلکه زبان و بنیان قبیله‌ای پیشین خود را حفظ کرد؛ نیز همانند کشورهای شمال آفریقا تشکیلات اداری عربی را پذیرا نشد.

مؤلف در پی‌گیری تاریخ ورود اسلام به قاره آفریقا نشان می‌دهد که این جریان روندی چند بُعدی داشته که در مواردی با خشونت همراه بوده و در مواردی با صلح و آرامش. ورود مرابطین بربر به غنا در سال ۱۶۹ هجری نخستین عملیات منظم فاتحانه بود که باعث انتشار اسلام در میان ساکنان اصلی این منطقه شد. شایان توجه است که گسترش‌دهندگان اسلام در این منطقه از اعراب اصیل یا علما نبودند و زمامداریشان نیز چندان دوام نیافت. حکام بربر بخشی از آداب و رسوم پیش از مسلمانی مردم را حفظ کرده بودند که تاکنون نیز در میان ملت‌های منطقه رواج دارد که از آن جمله می‌توان عدم تقید به تعداد شرعی همسران را مورد اشاره قرار داد. آنان همچنین نشر علوم دینی و زبان عربی را تشویق نمی‌کردند که این امر زمینه را برای بقای عادات قدیمی فراهم می‌نمود.

از قرن ۱۳ تا ۱۶ میلادی بود که دولتهایی در این منطقه حاکم شدند که بر اجرای احکام اسلامی همت می‌گماردند و با جلب و جذب علما از خارج منطقه به نشر علوم دینی در سرزمین خود می‌پرداختند. در این زمان دولت‌های بسیاری در شرق و غرب آفریقا ایجاد شدند که در ارتباط فرهنگی و تجاری با دیگر نقاط جهان اسلام با یکدیگر رقابت داشتند. بسیاری از سران این دولت‌ها فریضه حج را به جای می‌آوردند و سفرایی به کشورهای اسلامی شمال آفریقا نظیر مصر، تونس و مغرب فرستادند

و مراکز فرهنگی اسلامی‌ای برپا کردند که با دیگر مراکز اسلامی رقابت می‌کرد؛ مانند تنبکتو که شهرت آن جهانگیر شد و علما و مفتیانی چون احمد بابا تنبکتی و استاد محمد بیغو از آن برآمدند. نیز در همین دوران بود که در کنار گسترش چشمگیر اسلام در منطقه و ارتباط اقتصادی و فرهنگی آن با جهان عرب و اسلام، مذهب مالکی به عنوان مذهب رسمی این منطقه شناخته شد.

از دیگر ویژگی‌های مورد توجه در این منطقه که تا زمان کنونی نیز ادامه یافته حضور تصوف و انتشار فرقه‌های صوفیه است به گونه‌ای که عموماً نمی‌توان مسلمانانی در جنوب آفریقا یافت که پیرو یک شیخ و عضو یک طریقت نباشد. این فرقه‌ها در فعالیت‌های اجتماعی، فرهنگی و سیاسی نیز حضور و مشارکت دارند. در قرن نوزدهم میلادی پیروان همین فرقه‌ها بودند که رهبری حرکت‌های جهادی در مبارزه با استعمار غرب را بر عهده گرفتند. در قرون ۱۷ و ۱۸ میلادی جریان گسترش اسلام در منطقه متوقف شد. در این زمان حکام و سران دولت‌ها برای مشروعیت بخشیدن به حکومت‌های خود به احیای فرهنگ سنتی آفریقا روی آوردند. در این هنگام بود که طریقه‌های صوفیه زمینه را برای گردآوردن پیرو مناسب دیدند و به منطقه جنوب صحرای آفریقا نفوذ کردند. تصوف در این منطقه و نیز در غرب آفریقا با اصل آن که جرجانی از آن به «فارغ شدن از دنیا و رها کردن آن» تعبیر می‌کند، متفاوت است. به خلاف این اصل، سران تصوف در این منطقه از همه چیز جز دنیا فراغت یافتند و به نبرد و کشورگشایی و تأسیس دولت و عزل و نصب حاکم و قضا و سیاست روی آوردند. کسانی همچون عثمان دان و دیو قادری و شیخ فوتی تکرووی عمرین سعید که تیجانی بود، در کنار زعامت معنوی، رهبران دنیوی نیز بودند.

شقرون در بررسی وضعیت فعلی اسلام در جنوب آفریقا یادآور می‌شود که اگرچه دوره استعمار غربی باعث کنسیدی حرکت‌های جهادی شد، اما این امر به معنای توقف گسترش اسلام نیست، چرا که هیچ‌گاه اسلام در این منطقه از طریق جنگ رواج نیافته است. اگرچه سیاست استعمارگران بر تقویت مذاهب سنتی منطقه و حمایت از جریان‌های تیشیری برای رقابت با اسلام و تلاش در جهت توقف انتشار این دین بود، اما همین سیاست به طور ناخواسته باعث رسوخ هرچه بیشتر اسلام در منطقه و افزایش نفوذ آن شد ■

